**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14030724**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

صحبت سر تفسیر عبارت قیمة البغل یوم خالفته در حدیث شریف صحیحۀ ابی ولاد بود. عرض شد که از عبارت، سائل اینجا سؤال می‌کند، بعد از اینکه امام علیه السلام فتوای ابوحنیفه را فتوای نادرست می‌خواند، سائل سؤال می‌کند که اگر این بغل تلف می‌شود ألیس یلزمنی، امام علیه السلام می‌فرماید نعم قیمة بغل یوم خالفته. برای فهم دقیق این عبارت مناسب است اصلا بحث ابوحنیفه و آن استدلال‌هایی که ابوحنیفه مطرح کرده را مطرح کنیم. این بحث ابوحنیفه یک بحث خیلی قدیمی بوده از همان زمان ابوحنیفه و بعد مالک و شاگردهای مالک و شافعی و از همان زمان‌ها بحث دامنه‌داری هست. حالا من یک مقداری بحث‌های آنها را مطرح می‌کنم که یک مقداری فضای حدیث روشن بشود که حدیث در چه فضایی صادر شده، آیا با توجه به این فضا عبارت را چگونه ما می‌خواهیم معنا کنیم؟ و عمدتا این هست که مرحوم شیخ انصاری قیمة بغل یوم خالفته را می‌گویند این یوم خالفته نمی‌تواند متعلق به یلزمنی باشد، بلکه باید متعلق به قیمة باشد با توضیحاتی که در جلسۀ قبل دادم در موردش که نکتۀ مرحوم شیخ چی است. یک بحثی مطرح هست که اگر مغصوب خودش یک ثمره‌ای داشته باشد منفعتی داشته باشد این منفعت را غاصب برای مغصوب منه ضامن هست یا ضامن نیست؟ بعد از اینکه عین را رد می‌کند آیا آن منفعت را هم باید برگرداند یا نباید برگرداند؟ لازم نیست برگرداند. سه تا قول در میان عامه در مسئله هست قدیمی‌ها. یکی ابوحنیفه هست، ابوحنیفه می‌گوید نه لازم نیست برگرداند، یک قول قول مالک است و یک قول قول شافعی است. شافعی می‌گوید که نه باید برگرداند، مالک تفصیل قائل شده بین اینکه این منفعت را استیفاء کرده باشد یا استیفاء نکرده باشد. این عبارت بحر المذهب رویانی را که از اینجا من بخوانم، بحر المذهب، جلد ۶، صفحۀ ۴۲۸ اقوال اینها را ذکر کرده.

و ان کان المغصوب دابة فشغله الغاصب او لم یشغلها. این صورت مسئله است. اینجا می‌گوید هذا کما قال اذا حسب دابة او دارا سئلا غاصبها اجرة مثلها من یوم غصبها الی یوم ردها لان المنافع تجری مجری الاعیان فی معظم الاحکام و قد تلفة المنافع فی ید الغاصب و به قال احمد. آن فتوای شافعی است. شافعی نظرش این هست که مطلقا منافع مغصوب را غاصب باید بپردازد. از آن طرف مالک تفصیل قائل شده، می‌گوید ان انتفع بها یلزمها ضمان و الا فلا و قال ابوحنیفه لا یضمن المنافع بحال الا ان یکون فی شبهة العقد، آن یک مطلب دیگری است که اگر در ضمن یک عقدی این منافع را به دست بیاورد آن را مالک است که حالا با هم ادامه‌اش را نمی‌خوانم، آن بحث‌های دیگری است. استدلال ابوحنیفه همچنان که قبلا هم اشاره کردم به این هست، احتج بان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال الخراج بالضمان. این الخراج بالضمان من گفتم عایشه دیدم علاوه بر عایشه از ابوهریره هم این را نقل کرده.

احتج بان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال الخراج بالضمان و الغاصب ضامن للعین و کان الخراج له و منافع العین خراجها حتی قال ابو حنیفه لو ان الغاصب اکتری الدابة دابة المغصوبة فما قبض من الکری له و لا یلزمه رده علی صاحب الدابة.

می‌گوید اگر غاصب این دابه را کرایه داد دیگر کرایه‌اش هم مال خود آن غاصب است. خودش استفاده نکرده به دیگری کرایه داده پول گرفته، این پول مال غاصب است.

و لا یلزمه رده علی صاحب الدابة لأنّه ضامن للعین و الخراج بالضمان.

شافعی اینجوری تعبیر کرده فقال الشافعی و لیس الغلة بالضمان الا للمالک الذی قضی له بها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

اصل این الخراج بالضمان آنجوری که در بعضی از نقل‌هایش وارد شده داستان این بوده که عبدی را شخصی خریده بوده یک مدتی هم در دست مشتری بوده ازش استفاده کرده بعد متوجه شده که این عبد عیبی دارد که خیار عیب داشته، به جهت آن خیار رد کرده، صحبت سر این بوده حالا که رد کرده منافعی که آن ایامی که این عبد در دست این مشتری بوده را باید به آن بایع بدهد یا نه کل پولی که به وسیلۀ آن عبد را خریده بوده از آن پس می‌گیرد، این مورد بحث است، طبق این روایت پیغمبر فرمودند الخراج بالضمان، در مقابل اینکه من ضامن، من مشتری ضامن این هستم این منافع هم ملک من است. اینجا شافعی یک مطلبی دارد، می‌گوید قال الشافعی لیس الغلة بالضمان الا للمالک. البته تعبیر الخراج بالضمان در بعضی نقل‌هایش الغلة بالضمان هست، فکر می‌کنم این غلة بالضمان اشاره به آن نقل باشد یا اگر هم اشاره به آن نقل نباشد ترجمه کرده، الخراج یعنی الغلة. شافعی می‌گوید که این روایت مربوط به بحث بیع است و جایی که شخص مالک مقبوض بوده، نه غاصب آن مقبوض، مربوط به غاصب نیست و نمی‌توانید شما حکم مالک را به غاصب سرایت بدهید، و قال الشافعی و لیس الغلة بالضمان الا للمالک الذی قضی له بها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. بعد این را توضیح داده رویانی، و معنی هذا ان قوله الخراج بالضمان انما ورد فی المشتری اذا رد سلعة بالعیب و الخراج له و ما ورد فی الغاصب، در مورد غاصب وارد نشده. بعد ادامه‌اش یک توضیحاتی دارد که من قبل از اینکه ادامه‌اش را توضیح بدهم یک نکته‌ای را عرض کنم، در بعضی از کتاب‌های عامه این دعوای شافعی و ابوحنیفه را سر این دانستند که آیا مورد مخصص هست یا مورد مخصص نیست که اصطلاحا عامه به این عنوان این بحث را دنبال می‌کنند، اذا خرج العام علی سبب فهل یقتصر علی السبب ام یعمم. این عبارتی که اینها دارند به این شکل تعبیر شده. و بعد گفتند کأنّ ابو حنیفه مورد را مخصِّص نمی‌داند، شافعی مورد را مخصص می‌داند، اینجوری مطلب را مطرح کردند. مثلا در بدایة المجتهد ابن رشد بحث را به همین شکل مطرح کرده. بدایة المجتهد، جلد ۵، صفحۀ ۵۱۶. می‌گوید که منشأ اختلاف این هست که اذا خرج العام علی سببٍ هل یقصر علی سببه ام یحمل علی عمومه فیه خلاف بین الفقها و الامصار مشهور این را داخل در آن بحث کرده. شبیه این را در جاهای دیگر هم هست من جمله مثلا شرح سنن ابی داود، جلد ۱۴، صفحۀ ۴۶۷ را ببینید که این را داخل در آن بحث‌ها کرده و یک بحث‌های خاصی را هم اینجا دنبال کرده که من نمی‌خواهم واردش بشوم. این بحث اصلا ربطی به آن بحث ندارد، اشتباه است که این را داخل در آن بحث کردند و ابن رشد و اینها. عبارت‌هایی هم که از شافعی هست اصلا به آن بحث‌ها ارتباطی ندارد. بحث اینکه مورد مخصص هست در جایی هست که یک عمومی داشته باشیم که این عموم در یک موردی وارد شده باشد. بحث این است که این مورد این عموم را تقیید می‌کند تخصیص می‌کند یا نمی‌کند که از جهت امامیه مسلم است که مورد مخصص نیست، این روشن است که در حاشیۀ بدایة المجتهد مجمع التقریب هم اشاره کرده که امامیه مورد را مخصص نمی‌دانند. ولی بحث اصلا این نیست، بحث این است که اصلا عامی نداریم، و این نکته‌ای که در آن عبارت هست الخراج بالضمان اصلا عمومیت ندارد. توضیح ذلک این است که الخراج بالضمان مفادش این هست الخراج مملوک بالضمان. می‌گوید این که شخص مالک خراج بوده است، فرض این است که مشتری موقعی که استفاده می‌کرده مالک عین بوده، می‌گوید مالک عین وقتی باشد مالک خراجش هم هست، بحث این است ضمانی که مالک خراج بوده است از این استفاده کرده است، این اشارۀ چیز شافعی هم همین است، می‌گوید این مالک بوده، الخراج بالضمان اشاره به مالک بودنش است، می‌گوید آن که مالک اصل است مالک فرع هم هست، وقتی مالک فرع هست این را شما نمی‌توانید حکمش را تعدی بدهید در جایی که مالک نیست، این عبارت ادامۀ بحر المذهب را می‌خوانم و بعد بعضی عبارت‌های دیگر توضیحات یدارد که عرض می‌کنم.

و اذا ثبت الحدیث فی المشتری لا یجوز الحاق الغاصب به. بحث این است که این حدیث مال مشتری است، ما نه اینکه یک عمومی داریم می‌خواهیم این عموم را تخصیص بزنیم، نه موردش مشتری است، الخراج بالضمان هم مربوط به مشتری است، به خاطر نکاتی که دارد حالا من این نکات را توضیح می‌دهم. شما می‌خواهید غاصب را به آن ملحق کنید، لأنّ المشتری مالک للسلعة حین یستغلها. مشتری مالک سلعه است، مالک آن عبد است در مثالی که در روایت وارد شده. فتکون الغلة ملکا له، غله هم ملک له هست، یعنی ملک خود مالک هست، بازاء ما علیه من ضمان الاصل المملوک، این ضمان اصل مملوک یعنی چی؟ البته در بحر المذهب یک نکته‌ای عرض بکنم، چند جا در این چاپی که من از مکتبة الشاملة یادداشت کردم به جای اصل للعمل دارد، اینها همه‌اش اصل است، ایشان می‌گوید که چون اصل را که آن عبد هست مثلا مالک است منفعت آن را هم مالک هست و توضیح این مطلب این است می‌گوید نشانۀ اینکه این مالک اصل بوده این بوده که اگر این اصل تلف می‌شد از جیب کی می‌رفت؟ از جیب خود مشتری می‌رفت دیگر، بنابراین مالک بودن اصل که به وسیلۀ این مطلب که اگر تلف شود از جیب مشتری می‌رود معلوم می‌شود از آن طرف منفعتش هم مال آن است، یعنی من کان علیه الغرم فله الغرم، من مالک این هستم مالک بودن من این ضرر را بر من دارد که اگر تلف بشود از جیب من تلف می‌شود، من باید حواسم را جمع کنم که تلف نشود، از آن طرف مسئولیت این مال وقتی به عهدۀ من هست پولش هم به عهدۀ من هست. یعنی مسئولیت معنای مسئولیت به عهدۀ من بودن این است که اگر تلف شد دیگر از جیب من رفته.

**شاگرد:** یعنی آن سه روز خیار حیوان؟

**استاد:** نه آن بحث خیار حیوان را آن یک بحث دیگری است آنها را حالا فعلا کار نداریم. فاما الغاصب فلیس بمالک فی الاصل، غاصب مالک اصل نیست و ان کان ضامنا له. هرچند ضامنش هست. و اذا لم یکن مالکا للاصل فکیف یکون للفرع. می‌گوید این روایت مفادش این است حکم می‌خواهد بکند که خراج ملکش بوده، الخراج بالضمان یعنی در مقابل آن مسئولیتی که مشتری داشته این مسئولیت سبب شده که خراج را ملکش بشود، غاصب که مالک آن شیء نیست که. الخراج بالضمان یعنی الخراج مملوکة بالضمان، تعبیری که در مغنی ابن قدامه هم بهش تأکید می‌کند. ابن قدامه می‌گوید که ابوحنیفه به الخراج بالضمان تمسک کرده. ولی این استدلال تام نیست، فاما الخبر فوارد فی البیع و لا یدخل فیه الغاصب. اصلا غاصب داخلش نیست، باز هم عرض می‌کنم این مطلبی کأنّ عمومیت دارد، این حرف‌ها نیست. می‌گوید اصلا موضوعش یک موضوع خاصی است. بحث اینکه عام آیا یقتصر علی المورد ام لم یقتصر علی مورده در جایی که یک عمومی باشد، جایی که آن حکم ما ویژگی‌هایی دارد که مربوط به مورد است، اگر بخواهیم برای غیر آن مورد حکم را ثابت کنیم با قیاسی استحسانی چیزی باید اثبات کرد دیگر. همینجوری که نمی‌شود حکم، اگر حکم ویژگی‌هایی، اینها می‌خواهند بگویند این حکم الخراج بالضمان یک ویژگی‌هایی درش هست که مربوط به موردش است، آن ویژگی‌ها چی است؟ آن این است که الخراج بالضمان می‌گوید الخراج ملک من هست، یعنی الخراج مملوک للمشتری بازاء ضمانه للعیب. می‌گوید غاصب حتما اینجور نیست، فاما الخبر فوارد فی البیع و لا یدخل فیه الغاصب لأنه لا یجوز له الانتفاع بالمغصوب بالاجماع. اجماعی است که این منافع مغصوب ملک غاصب نیست، الخراج بالضمان می‌گوید خراج ملک آن کسی هست که ضامن است، پس این ربطی به بحث غاصب ندارد. این بحثی هست که اینجا مطرح است. حالا این را داشته باشید بیاییم در روایت خودمان، در روایت ما ابوحنیفه استدلال کرده بود به اینکه غاصب، یعنی تو ابو ولاد غاصب بغل هستی، غاصب عین نسبت به منافع لازم نیست اجرت بدهد، تمسکا به الخراج بالضمان. ابو ولاد می‌آید، یعنی در واقع یک صغری و یک کبرایی ابوحنیفه بهش استدلال کرده، و این صغرایش مسلم است، اینکه الغاصب ضامن للعین این واضح است دیگر، غاصب ضامن عین است دیگر. و الضامن للعین لا یکون ضامنا للمنافع، ما عرض کردیم اینکه ابو ولاد سؤال می‌کند استفهامش استفهام تقریری است، یعنی یک مطلبی که مسلم هست مگر اینجور نیست؟ اینکه بله اینجور هست، ما اینجور می‌خواستیم کلام شیخ را توجیه بکنیم که امام علیه السلام بعد از اینکه نِعَم را فرمودند قیمةُ بغلٍ یا قیمة البغل یوم خالفته جواب بر سؤال مذکور نیست، جواب بر سؤال مقدری هست که ابو ولاد آن تقریر را مقدمۀ برای آن سؤال مقدر قرار داده بود، ما اینجوری توضیح می‌دادیم. ولی به نظر می‌رسد ممکن است کلام امام علیه السلام جواب سؤال مقدر نباشد، آنجوری که شیخ بلکه اصلا پاسخ ابوحنیفه باشد و پاسخ استدلال ابوحنیفه باشد. اگر پاسخ ابوحنیفه باشد یوم خالفته می‌تواند به یلزمنی تعلق بگیرد، توضیح ذلک عرض کردم که اینجوری استدلال کردند که مورد روایت الخراج بالضمان سنی‌هایی که قبول نکردند کلام ابوحنیفه را گفتند الخراج بالضمان اینجا یعنی الخراج مملوکة در مقابل ضمان، یعنی اشکال اینجور قرار دادند که غاصب مالک منافع نیست. ولی اینجا یک مشکل اساسی‌تر وجود دارد که ممکن است امام علیه السلام به آن مشکل تکیه بکند، ضمانی که در بحث مشتری هست غیر از ضمان غاصب است، ضمانی که در بحث مشتری هست آن ضمان یعنی چی؟ من که مالک عین هستم الآن ضامن ملک تلقی می‌شوم؟ همین الآن ضامن هستم؟ الآن که نمی‌گویند مالک ضامن عین است، این ضمانی که اینجا در روایت هست یک معنای خاصی است، این ضمان یعنی اگر تلف شد تلف از جیب من می‌رود، ضمان بعد از تلف حاصل می‌شود یعنی آن ضرری که متوجه من هست بعد از تلف حاصل می‌شود و الآن دیگر یک قضیه، ولو قضیۀ شرطیه است ببینید اینجور نیست هر جایی که قضیۀ شرطیه صادق باشد از این قضیۀ شرطیه یک حکم وضعی انتزاع بشود، اگر پیغمبر صلوات الله علیه هم فرموده ضامن است یعنی اینکه اگر تلف بشود از جیب مالک می‌رود، یعنی هنگام تلف شدن خسارتی به من وارد می‌شود، خسارت الآن نیست، الآن که مالک شدم خسارتی نیست، خسارت بعد از تلف شدن به من وارد می‌شود. امام علیه السلام در این روایت می‌خواهد بگوید آن زمانی که در بحث غاصب مطرح است غیر از زمانی هست که در این روایت هست، این زمان زمان زمان یوم خالفته است اولا به جهت مخالفت هم هست یوم خالفته هست و به جهت مخالفت. تأکید امام علیه السلام بر این هست که این زمانی که مورد بحث هست این زمان اولا زمانش یوم خالفته هست نه بعد از تلف، چون عرض کردم ضمان از یک قضیۀ تعلیقیه انتزاع می‌شود ولی زمان زمان هنگام غصب است، حین الغصب ضامن است ولی این معنای ضمان در مورد مشتری نیست اولا. ثانیا این زمان به جهت غصب است نه به جهت مالکیت، این در واقع اشاره به این می‌کند که آن زمانی که در روایت الخراج بالضمان وارد شده آن یک چیزی است، این زمانی که اینجا ما داریم چیز دیگری است، اینها را نباید با همدیگر مقایسه کنید، بنابراین امام علیه السلام با این کلام یوم خالفته را تأکید روی می‌خواهد بگوید یلزمک است، یلزمک به این معنا. یعنی در واقع قیمة بغل یوم خالفته متعلق به یلزمنی به آن معنا نیست، بلکه متعلق به یک ضامن محذوفی است، این نکته را توجه بفرمایید، یوم خالفته به یلزمک قطعا متعلق نیست، چون زمان یلزمنی کی است؟ عند التلف است. این نکته را بگیرید، سؤال این هست که، سؤال ابوولاد اگر تلف شد ألیس یلزمنی؟ این لزومی که اینجا هست یک لزوم بالفعل است یعنی یک چیزی به عهدۀ من بیاید بالفعل، آن چیزی که بالفعل به عهدۀ من می‌آید عند التلف است، موقع غصب که یک همچین چیزی به عهدۀ من نمی‌آید، به عهدۀ من آن که نمی‌آید. ولی ابوحنیفه می‌گوید که چون عند التلف قیمت به عهدۀ تو می‌آید پس از اوّلی که غصب صورت گرفته است ضامن است، ضامن عین که شد دیگر منافع را مالک است. امام علیه السلام می‌خواهند فرق بین مورد روایت و این مورد را بیان کنند. می‌گویند در مورد غاصب، یک مطلب شما درست است، یعنی در واقع امام علیه السلام دقیقا از همان عبارتی که از ابوحنیفه ابوولاد نقل می‌کند، ابو ولاد از ابوحنیفه نقل می‌کند می‌گوید موقعی که مخالفت کرد در موقع مخالفت ضمن القیمة، تعبیرش این است دیگر، ضمن القیمة یعنی چی؟ یعنی اینکه ضامن است که اگر تلف شد قیمتش را بپردازد. زمان ضمان یوم المخالفه است که ابوحنیفه هم تصریح می‌کند و روی همین هم تکیه دارد، می‌گوید چون یوم الغصب و یوم المخالفة ضامن است از همان موقع هم منافعش در دورۀ غصب که دورۀ مخالفت هست و دورۀ ضمان هست برای آن غاصب است. امام علیه السلام روی همین تکیه می‌کنند می‌گویند درست است همینجور است، و همین معنایش این است که این ربطی به آن الخراج بالضمانی که شما بهش استدلال می‌کنید ندارد، چون الخراج بالضمان آن ضمان ضمانی هست که یوم الاشترا آن ضمان نمی‌آید، آن ضمان چی است؟ ضمان این است که از کیسه رفتن، از کیسه رفتن کی تحقق پیدا می‌کند؟ یوم التلف، امام علیه السلام می‌گویند این ضمان یوم المخالفة است، آن ضمانی که در روایت هست یوم التلف است، نکته‌اش هم فرق دارد، این ضمان به جهت غصب است، آن ضمان به جهت مالکیت است نه به جهت مخالفت، پس هم زمانش متفاوت است و ضمان، حالا نکتۀ سوم آن ضمان به جهت این است که یعنی ضمانی که در وقت غاصب هست قیمت به عهده می‌آید، ولی ضمانی که در بحث بایع قیمت اصلا در کار نیست، خود عین از جیبش می‌رود. پس بنابراین از جهات مختلف، ببینید این استدلالات خیلی قوی‌تر از استدلالاتی است که از شافعی و اینها نقل شده که به الخراج مملوکة بالضمان، حالا آن ممکن است ان قلت و قلت بکند که کی گفت الخراج مملوکة بالضمان هست، چرا مملوکة در تقدیر می‌گیرید؟ بگویید نه الخراج من می‌توانم از این خراج مملوک هم نیست ولی اگر استفاده کردم بدلش را لازم نیست بدهم، آن استدلالی که امثال شافعی اینها کردند خیلی استدلال قوی نیست فرارگاه دارد. نمی‌گویم بگویم فرارگاه‌هایش درست است، ولی استدلالات قوی‌تر این است که در بحث ضمان تأکید بشود، زمان در زمان بیع با زمانی که زمان در مورد بیع که مورد حدیث است با زمانی که در مورد غاصب هست سه تا تفاوت دارد، اوّلا زمان در مورد بایع فعلی نیست، عند الاشتراء نیست، بعد از تلف است، ثانیا این زمان به معنای این نیست که قیمتش به عهدۀ من بیاید، از کیسه رفتن است، نه قیمت، یعنی امام علیه السلام هم تأکید می‌کند روی قیمت، هم یوم المخالفة هم یوم خالفته، هر سه تایش تأکید دارد. اوّلا آن چیزی که قیمت هست که به عهدۀ غاصب می‌آید نه اینکه خسارت می‌بیند مالک در اثر تلف. پس بنابراین آن ضمانی که در مورد بایع هست در اینکه مشتری آن ضمان را دارد خسارت دیدن و از جیبش رفتن است این غیر از این است که قیمت به عهده بیاید، یک. دو این یوم خالفته زمانش هم زمان مخالفت است، نه زمان تلف، آن از کیسه رفتنی که در بحث بایع هست و در بحث مشتری هست یوم تلف مشتری است، آن هم نکته‌اش هم فرق دارد به خاطر غصب است که ضمان آمده، ولی آن زمانی که آمده است چون مالکش است، مالک مالش که تلف بشود خب مالش کم می‌شود، ربطی به آن ضمانی که در مورد غاصب هست ندارد، بنابراین این که ابوولاد دیگر نسبت به آن بحث‌هایی که شروع کرده بوده ادامه نداده چون یکی از سؤالات این است کأنّ چیز گرفته بود خیلی محکم که بیاید مثلا استدلال ابوحنیفه را تثبیت کند چی کند امثال اینها. ولی کأنّ من می‌خواهم این احتمال را به نظرم جدی هست که کلمات امام علیه السلام پاسخ استدلال ابوحنیفه است، پاسخ محکم هست بر استدلال ابوحنیفه و اینکه این حرف‌ها حرف‌های بی‌خودی هست که استدلال کردند. ابو ولاد به حسب ظاهر کأنّ استدلال ابوحنیفه برایش قانع کننده بوده گفته یک استدلال سر و سامانی دارد صورت ظاهریه دارد، امام علیه السلام با این پاسخ‌هایی که دادند در واقع کل آن استدلال را به هم ریختند. البته من نمی‌خواهم بگویم که حتما هم این معنا هست، ولی به نظرم این معنا کاملا احتمال به جایی هست که امام علیه السلام این مطلب را گفتند و بنابراین از این روایت قیمة اینکه ملاک قیمة یوم الغصب هست اصلا استفاده نمی‌شود، این احتمال کاملا احتمال به جایی است اگر استظهار نکنیم حالا ممکن است شخصی هم با توجه به این توضیحاتی که دادم همین معنا را استظهار هم بکند، ولی من اصرار ندارم بگویم حتما هم استظهار این معنا می‌شود ولی این معنا در مورد این روایت معنای خیلی روشنی است، بنابراین چون اینکه مراد یوم الغصب باشد و اینها تقریبا معارضات جدی دارد، یوم الغصب ملاک باشد، یا اینکه بعدا توش گیر کردند که این روایت را چه کار کنیم؟ بعضی‌ها گفتند تعبدی هست در مورد غصب است بر خلاف قاعده است چون آنهایی که نوعا می‌گویند می‌گویند یا باید مثلا یوم التلف ملاک باشد یا باید یوم الادا ملاک باشد، یوم الغصب نکتۀ عقلایی خاصی ندارد که یوم الغصب را ملاک قرار بدهیم، البته این نکته را هم ضمیمه بکنم ابوحنیفه قائل به یوم الغصب است، و اگر نبود که این روایت فضایش فضایی نیست که به هیچ وجه بشود حمل بر تقیه کرد چون فضا فضای ضد تقیه است، اگر نبود ما ممکن بود یوم الغصب را به تقیه حمل کنیم. ابوحنیفه در زمان، می‌گوید در بحث ضمان مغصوب در مغنی ابن قدامه اینجوری دارد می‌گوید فعلی هذا تضمن بقیمتها یوم التلف، در مورد ضمان مغصوب، رواه الجماعة عن احمد و عنه انها تضمن بقیمتها یوم الغصب و هو قول ابی حنیفه و مالک لأنّه الوقت الذی ازال یده عنه فیلزمه القیمة حینئذ کما لو اتلف، ضمان مغصوب را یوم الغصب را ملاک قرار دادند. ممکن بود اگر، این روایت چون اصلا فضا فضایی نیست که بشود این را حمل به تقیه کرد، فضای دعوا و کتک‌کاری است، و الا اگر آن نبود ممکن بود روایت را اینجوری حمل کرد. گیرهای این روایت که مشکل‌ساز شده این است که اینجوری معنا شده که مربوط به قیمت و اینها گرفته شده. آن چیزی که از یلزم استفاده می‌شود که فردا ان شاء الله توضیح می‌دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد